

و راز هیاطله گویم عجب فرو مانی
 ز چین و ماچین بکرو به تالب جیحون
 که شاه ایران آنجا چگونه شد بسفر
 ز ترک و تاجیک از ترکان و غزو خزر

شعرای افغانستان

۲

بقلم سرور خان گویا

شهید بلخی :-

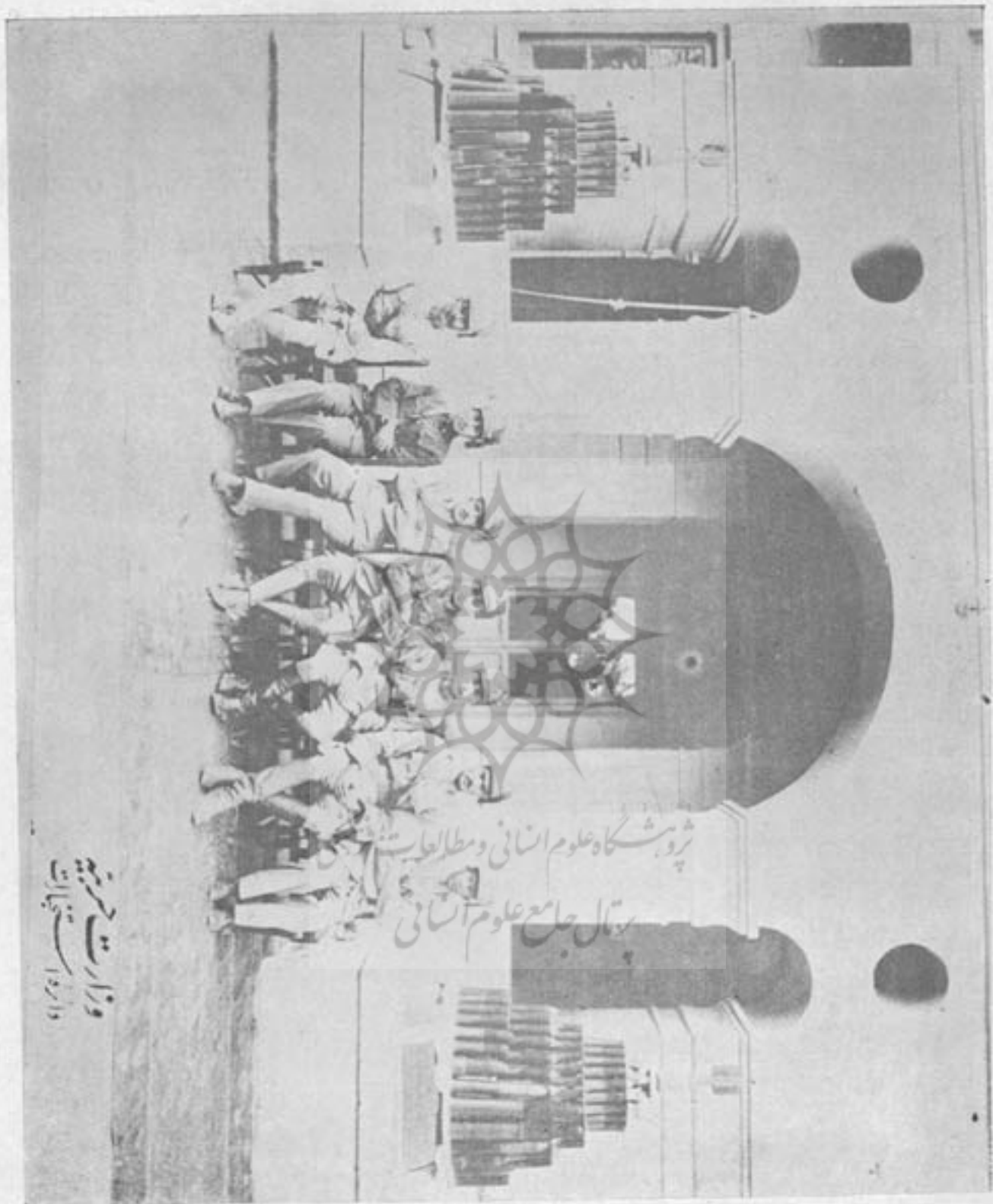
شیخ ابوالحسن شهید ابن حسین بلخی از بزرگان حکما و فلاسفه عصر و از مشاهیر خطاطان خود محسوب است و بقول یاقوت صاحب معجم البلدان از مردم جهود انک (قریه ای از قرأ بلخ) بوده است تذکره نویسان همه وی را معاصر بانصر بن احمد سامانی دانسته اند. جنبه حکمت او بر شعر غلبه داشته است و در حکمت درجه ای داشته که با محمد ابن زکریای رازی حکیم و دانشمند معروف آن زمان معارضه میکرد. چنانکه ابوالفرح محمد بن اسحق ندیم در کتاب الفهرست (۱) در حق او مینویسد. در زمان رازی (یعنی محمد زکریای رازی طیب و حکیم معروف متوفی در سنه ۳۱۱) مردی بود معروف به شهید بن حسین بلخی مکنی بابوالحسن در حکمت بغایت ماهر و صاحب مصنفات بسیار و بین وی و رازی مناظرات بوده است. و سپس در شماره مصنفات محمد ابن زکریا شمرده است: کتابی در رد شهید. و کتابی دیگر خطاب به شهید در اثبات معاد. در تیسمة الدهر ثعالی نیز در ترجمه احوال محمد ابن موسی حدادی ذکر کرده است (معروفست که از بلخ چهار تن برخاسته ابو القاسم کعبی در علم کلام و ابا یزید بلخی در بلاغت و تالیف و سهل بن حسن در شعر فارسی و محمد ابن موسی در شعر تازی شهید بن حسین در شعر فارسی و تازی از معاریف زمانه خویش بوده و مخصوصاً در شعر فارسی از بزرگانست و شعر تازی او نیز تا درجه معروف بوده.) از اشعارش برخی در لباب و بعضی دیگر در کتاب حماسة الطرفا تالیف

(۱) کتاب الفهرست ابن ندیم چاپ (لاپزیک ۱۸۷۰ - ص ۲۹۹ و عبون الابنان فی طبقات

الاطلبا ابن اصبیعه چاپ مصر ج ۱ ص ۲۱۱).



پروفیسر شاکر علی خان
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات
برنال جامع علوم انسانی

وزارت حجرت
داره استخبارات

ابو محمد کافی زوزنی در جست و بسال ۳۲۵ رحلت کرده است و باوجود مراتب علمی از بزرگان شعرا بوده و شعرای مقتدری باستانی او بعد از وی اعتراف داشته اند ، دقیقی شاعر بزرگ و مشهور بلخی در حق او گوید :

استاد شهید زنده باستی وان شاعر تیره چشم روشن بین

تا شاه مرا مدیح گفتندی ز الفاظ خوش و معانی رنگین

فرخی سیستانی غزل او را بدل آویزی و نغزی میستاید مصرع

از دلاویزی و نغزی چون غزلهای شهید

ورود کی او را شاعر مطلق میداند مصرع

شاعر شهید و شهره فر الاوی

شهید قبل از رود کی یعنی پیش ۳۲۹ وفات یافته است زیرا رود کی در مرثیه او میگوید .

کار وان شهید رفت از پیش وان ما رفته گیر و می اندیش

از شما ردو چشم يك تن کم وز حساب خرد هزاران پیش

و شاهد صادق وفات شهید را در سنه ۲۵۵ میدانند .

نمونه سخن :

دانشا چون دریغم آئی از انک بی بهائی ولیکن از تو بها است

بیتو از خواسته مبادم کنج هم چنین زار دار باتورواست

با ادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنها است

این دو بیت را به ابو عبدالله ابن جهانی که از معاصرین اوست نوشته و خود را بدینوسیله یاد او داده است .

گر فرا موش کرد خواجه مرا خویشتن را بر قعه دادم یاد

کو دک شیر خواره تا نگر بست مادر او را بمهر شیر نداد

وله

ابر همی گرید چون عاشقان باغ همی خنندد معشوق وار

رعد همی نالد مانند من چون که بنالم بسحرگاه زار

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه
 درین گیتی سراسر گر بگردی خرد مندی نبائی شادمانه
 دانش و خواسته است بزگس و گل که بیک جای نشگفند با هم
 هر کرا دانش است خواسته نیست و آنکه را خواسته است دانش کم

شقیق بلخی :-

عارف مشهور از شعرای قرن ۲ محسوب است و در سنه ۱۷۴ شهید گردیده است ولی بجمع الفصحا با آنکه سال شهادت را بسال ۱۷۴ میدانند باز هم او را معاصر آل سامان دانسته است و درین خود سهوی است بزرگ زیرا حنظله باد غیبی و ابن وصیف سکزی که شعرای اولیه فارسی بشمار آمده اند عهد شاعری و وفات آنها در بین سنوات ۲۵۹ و ۲۲۰ و ۲۵۳ و ۲۹۶ بوده است پس چگونه شاعر و عارفی که در سال ۱۷۴ شهید شده از شعرای آل سامان بوده باشد شرح حال عارف بزرگوار بلخ در تفحات الانس و ریاض العارفین مفصلاً مرقوم است و ما این رباعی را که در بجمع الفصحا بنام حضرتش ضبط است نقل نمودیم . رباعی :

صوفی که بخرقه دوزیش بازاریست گرنجیه بفر میزند خوش کاریست
 و رخواهش طبع دست او جنباند هر بنجیه ورشته اش بت وزناریست

صانع بلخی

از شعرای دربار صفاریان سیستان است که بقیه عمر را دربار سامانیان بسر برده و معاصر با رودکی بوده است و بجز یک رباعی از اشعار او چیزی بدست نیست .

ابوالموید بلخی :-

که ظاهر آمویدی تخلص میکرده شاعر و دیربسا بزرگ بوده داستان یوسف وزلیخارا اول شاعر است که نظم کرده بقول فاضل فارسی آقای سعید نفیسی در نثر نیز دو کتاب داشته است یکی شامل داستان های قدیم مانند شهنامه که پیش از سال ۳۵۲ که ترجمه تبری تمام شده آنرا تالیف کرده بود و دیگری موسوم بکرشاسب نامه که متهای اعتبار را داشته است و اکنون از میان رفته و دیگر کتابی در عجایب البلدان که نسخه آن اکنون

موجود است و آن را بنام نوح بن منصور (۳۶۶ - ۳۸۷) ترتیب داده و ازین قرار تا اواخر قرن چهارم زنده مانده است. و از اشعارش مقدار کمی باقیست نمونه سخن :

نیدی که شناسی از آفتاب چو با آفتابش کنی مقترن
چنان تا بد از جام گوئی که هست عقیق یمن در سهیل یمن
انگشت را ز خون دل من زندخضاب کنی کز و بلاء تن و جان هر کس است
غنا ب و سیم اگر نبود مان روا بود عناب بر سیکه سیمین اوبس است

معروفی بلخی :-

اسمش ابو عبدالله محمد ابن حسن و تخلصش معروفی از قطعه که در مدح امیر رشید عبدالملك بن نوح بن نصر گفته و سلطان مزبور از سنه ۳۴۳ تا ۳۵۰ سلطنت داشت معلوم می شود که از شعرای آل سامان بوده است .
نمونه سخن :

قطعه که در مدح امیر موصوف ساخته است .
ای آنکه مر عدورا صبری و حنظلی وی آنکه مر ولی را شهدی و شکری
آنجا که پیش بینی باید موفقی و آنجا که پیش دستی باید مظفری
این دل مسکین من اسیر هوا شد پیش هزاران هزار گونه بلا شد
حکم قضا بود وین بدلم بر محکم ازان شد که یار یار قضا شد
هر چه بگویم زمن نگر که نگیری عقل جدا شد زمن که یار جدا شد

رابعه بلخی :-

از شعرای آل سامان و معاصر ابان بودگی بوده است . بقول مجمع الفصحا از ملك زادگان بلخ است و پدرش که موسوم بکعب و در اصل از اعراب است در بلخ و قزدار و بست و حوالی قندهار و سیستان کامرا نیا نموده و رابعه که بزین العرب معروف است اول زنی است که بزبان فارسی شعر گفته و در شعر فارسی نهایت قدرت داشته و احوالش بطور مبسوط در خاتمه نفعات الانس حضرت جامی در ضمن نسوان عارفه مسطور و هم در یکی از معنویات شیخ عطار بجملا از حالات او نظماً مذکور است و همچنین سوانح زندگانی او را

که شامل مراتب عشق مجازی که آخر بعشق حقیقی منجر شد و واقعه شهادت و سایر وقایع دوره زندگانی او را صاحب مجمع الفصحا برشته نظم کشیده و نام آن مثنوی را گلستان ارم نهاده است.

نمونه سخن :

چه حجت آری پیش خدای عزوجل
بدنیم اندر طغانی همی شوی بمثل
که بیتوشکر زهر است و باتوزهر عمل
به سنبل اندر پنهان کنند نجم زحل
فن تکبر یوماً فبعد عز اذل

مرا بعشق همی متهم کنی به حیل
به عشقت اندر عاصی همی زیارم شد
نعیم بیتو نخواهم جحیم با تو رواست
بروی نیکر تکیه مکن که تیاک چند
هر آینه دروغ است آنچه گفت حکیم ؟
طخاری طخارستانی :-

طخاری از مردم طخارستان و شاعر در بار سامانیان و معاصر بارودکی و سایر شعرای آل سامان بوده است و از شعر او جز دو بیت نمانده است تاریخ وفات او معلوم نشد.

ابو عبدالله و لوالجی مروزی :-
اسمش ابو عبدالله محمد ابن صالحی و لوالجی (رستاق حالیه) و از شعرای سامانیان است ، تذکره نویسان از او تمجید شایانی کرده اند عوفی او را و لوالجی دانسته صاحب مجمع الفصحا و فاضل ایرانی آقای مرزا محمد خان قزوینی او را نوالجی شمرده اند و بقول صاحب سختران ازین بیت منو چهری :

بوالعلا و بوالعباس و بوسلیک و بوالمثل
اورا مقصود میداند تاریخ وفات او زمان زندگانی او بدست نیامد .

نمونه سخن :

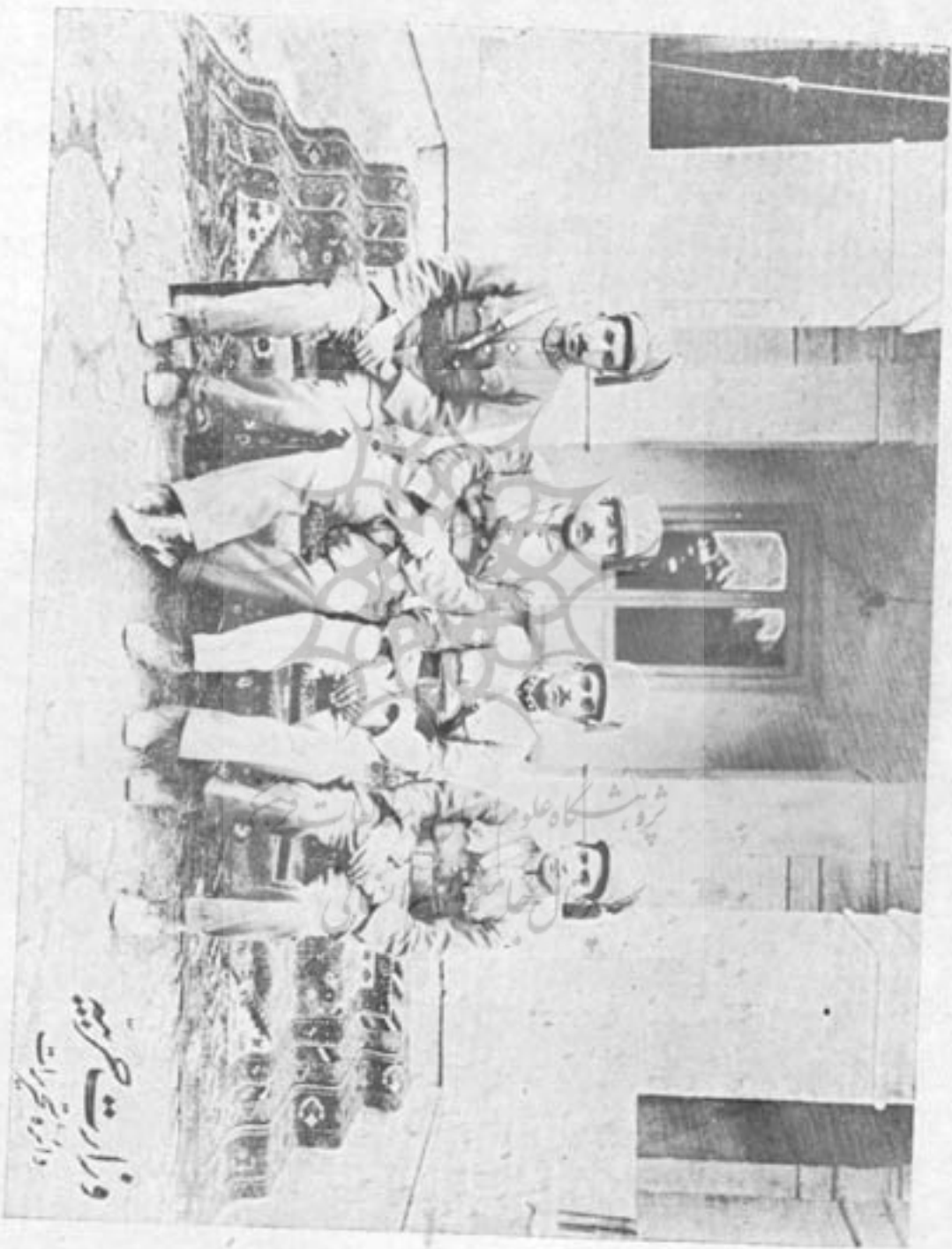
جعد بر سیمین پیشانیش گوئی که مگر
وان سیه زلف بر عارض گوئی که همی
ابو شعیب هروی :

لشکر زنگ همی غارت بغداد کند
بر پر زاغ کسی آتش را باد کند

از مشاهیر شعرا و در عهد سامانیان در بلخ زیست مینمود و بقول صاحب مجمع الفصحا



پروشکا د علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
رتال جامع علوم انسانی



وزارت معرینه
اداره تحریکات

اواخر زمان رودکی را در یافته و گویا بعد از وفات رودکی که ۳۳۰ است هم زنده بوده است .
و عوفی اشعار ذیل او را که در حق ترسا بچه گفته است در جلد ثانی باب الالباب ضبط
کرده است .

دوزخی کیشی بهشتی روی و قد آهو چشمی حلقه زلفی لاله خد
لب چنان کز خامه نقاش چین بر چمکد از سیم بر شنگرف مد
گر به بخشد حسن خود بر زنگیان ترک را بی شک ز زنگ آید حسد
ببینی آن تارک ابریشمین بسته بر تاری ز ابریشم عقد
از فرو سو گنج و از بر سو بهشت سوزنی سیهین میان هر دو حد
ابو طاهر خسروانی :

اسمش ابو طاهر طیب بن محمد خسروانی و از معروف ترین شعراى قرن چهارم بوده است
فردوسی يك بيت او را تضمین کرده چنانچه میگوید :

یاد جوانی کنون مویه آرم بدین بیت بو طاهر خسروانی
جوانی من از کودکی یاد دارم در یفا جوانی در یفا جوانی ،
صاحب سخن و سخنوران مینویسد که ازین بیت استنباط میشود که خسروانی به پیری
رسیده و شکستگی پیری و تذکر ایام جوانی او را غمگین داشته است و ازین قطعه سوزنی
بیچاره سوزنی که بسودای غازی شد همچو خسروانی خسران زده تنش
چون خسروانی از غم غازی نحیف شد زانگونه سوزنی که ندانی ز سوزنش
ای کاش خسروانی بودی بدین زمان تا بودی آستان خداوند مسکانش
بدست می آید که خسروانی را آن عشق گداحه و بدنش را نحیف کرده است
وفاتش در ۳۲۴ واقع گردید .

نمونه سخن :

چهار گونه کس از من بعجز بنشستند کران چهار بن ذرة ای شفا نوسید
طیب وزاهد و اختر شناس و افسون گر بدارو بدعا و بطالع و تعویذ
تا باز کردم از دل زنگار حرص طمع زی هر دری که روی بهم در فرار نیست

جاهست و قدر و منفعت آنرا که طمع نیست
عزاست و صدر و مرتبه آنرا که آزیست
ابو سرخسی هراتی :

از شعرای ساما زیان و بوفور فضل و کمال معروف روزگار خود بوده است زیاده از او
اطلاعی در دست نیست و از اشعار او نیز مقدار قلیلی مانده و اشعار ذیل او را
بجمع الفصحا ضبط کرده است :

ای پادشاه روی زمین دور از آن تست
اندیشهٔ تغلب دوران کن و زمان
بیخی نشان که دولت باقیست بر دهد
کاین باغ عمرگاه بهار است و گه خزان
چون کام جاودان متصور نمی شود
خرم کسیکه زنده کند نام جاودان
غزوانی لوگری (۱) :-

اسمش ابوالحسن علی بن محمد و روزگار شاعری او ۳۶۵ - ۳۸۵
در عهد نوح ابن منصور بن نوح سامانیست در مدح او و وزیرش ابوالحسین عبدالله بن احمد
عتبی مقتول ۳۷۲ ایاتی گفته که در لباب الالباب مسطور است : غزوانی شعر خوب میگفت
و چنگ تر مینواخت ازین رو در شعر و موسیقی استاد کامل بوده است ، عوفی در باره
اشعار او مینویسد : شعرش را طعم شهد و طیب مشک و طراوت گل و لطافت نسیم است .
و اشعار ذیل را که در توصیفاتی ساخته بنام او در کتاب سخن و سخنوران ضبط افتاده است .

فی

ز عنبر زره دارد او بر سمن
ز سنبل گره دارد او بر قر
برون برد از چشم سودای خواب
در آورد در دل هوای سفر
بتا یید سخت و پیچید مست
بگرد کمر گاه دستار سر
شتابان یامد سوی کوهسار
بآهستگی کرد هر سو نظر
بر آورد از آن و همپسکر میان
یکی زرد گویای ناجا نور
نه بلبل ز بلبل بدوستان فزون
نه طوطی ز طوطی سخنگوی تر

(۱) لوگر بفتح لام و سکون واو و فتح کاف دمی بزرگت بوده است بر نهر مرو و در ۶۱۶ که
یاقوت بدانجا گذشته خراب و جز مناره ای از آثار آن بر جای بوده است معجم البلدان ج ۷ ص ۴۴۳

چو دوشیزگان زیر پرده نهان
ز بسد بز رینه فی در دمید
برخ برزد آن زلف عنبر فراش
همی گفت درنی که ای لوگری
کسانی مروزی :-

در روز چهارشنبه بیست و هفتم شوال ۳۴۱ متولد شده و تا پنجاه سال بعد از آن یعنی تا ۳۹۱ که در اوایل سلطنت سلطان محمود غزنوی است هم حتماً زنده بوده است و یکی از مشاهیر شعرای قرن چهارم و حکمای عصر خویش بشمار است و روزگار شاعریش در سلطنت نوح بن نصر چهارمین پادشاه سامانی (سنه ۲۳۱، ۳۴۳) بوده است چنانکه خود وی درین آیات تصریح میکند .

بسیصد و چهل و یک رسید نوبت سال
چهار شنبه و سه روز باقی از شوال
بیا مدم بجهان تا چه گویم و چکنم
سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال
ستور وار بدن سان گذاشتم همه عمر
که برده گشته فرزندم و اسیر عیال
بکف چه دارم زین پنجه شمرده تمام
شمار نامه با صد هزار گونه و بال
من این شمار باخر چگونه فصل کنم
که ابتداهش دور و غست و انتهای خجال
درم خریدۀ آزم ستم رسیده حرص
نشانه حد نام شکار ذل سوال
سرم بگونه شیر است و دل بگونه قیر
رخم بگونه نیلست و تن بگونه نال
نهیب مرگ بلرزاندم همی شب غم و روزی
مطالعۀ چو کودکان بد آموز را نهیب دوال
دریغ فر جوانی دریغ عمر اطفیف
دریغ صورت نیکو دریغ حسن و جمال
گذاشتم و گذشتم بودنی همه بود
شدیم و شد سخن ما فسانۀ اطفال
ایا کسانی پنجاه بر تو پنجه گذارد
بکند بال ترا زخم پنجه و چنکال
تو گر بمال و امل پیش ازین بداری میل
جداشو از امل و گوش وقت خویش بمال
عوفی میگوید این قطعه را در حین وفات گفته است .

فظامی عروضا کنیه اش را ابوالحسن و صاحب مجمع الفصحا ابوالسحق و لقبش مجدالدین

می شمارد محمد عوفی و امین احمد رازی هیچ یک این کتبه را نوشته و تنها او را بکسانی مروزی معرفی میکنند . صاحب سخن و سخنوران در باره او مینویسد : همین مایه اندک که از اشعارش باقیست اندازه وسعت فکر و دقت خیال و حسن بلاغت و براعت طبع او را میتوان دانست اشعار کسائی بلطافت و دقت تشبیه ممتاز است و درین فن عده کمی بیایه او میرسند . ناصر خسرو حکیم معروف در موارد متعدد از کسائی اسم میبرد و با او در نظم اظهار معارضه میکند و قصایدیکه حکیم کسائی گفته و بخراسان نزد حکیم ناصر خسرو فرستاده و باز قصایدیکه در جواب آن از طرف آن حکیم آمده است مفصلاً در مجمع الفصحا مندرج است این واقعه دلیل بر شهرت ادبی و استادی کسائی مروزیست زیرا حکیم ناصر خسرو خود پسندی مخصوصی دارد و با هر کس نمی آویزد (سخن و سخنوران) کسائی از ابو الحسن عتبی و زین نوح بن منصور احسان دیده و در حق او مدح سروده :

وزنی گوید :

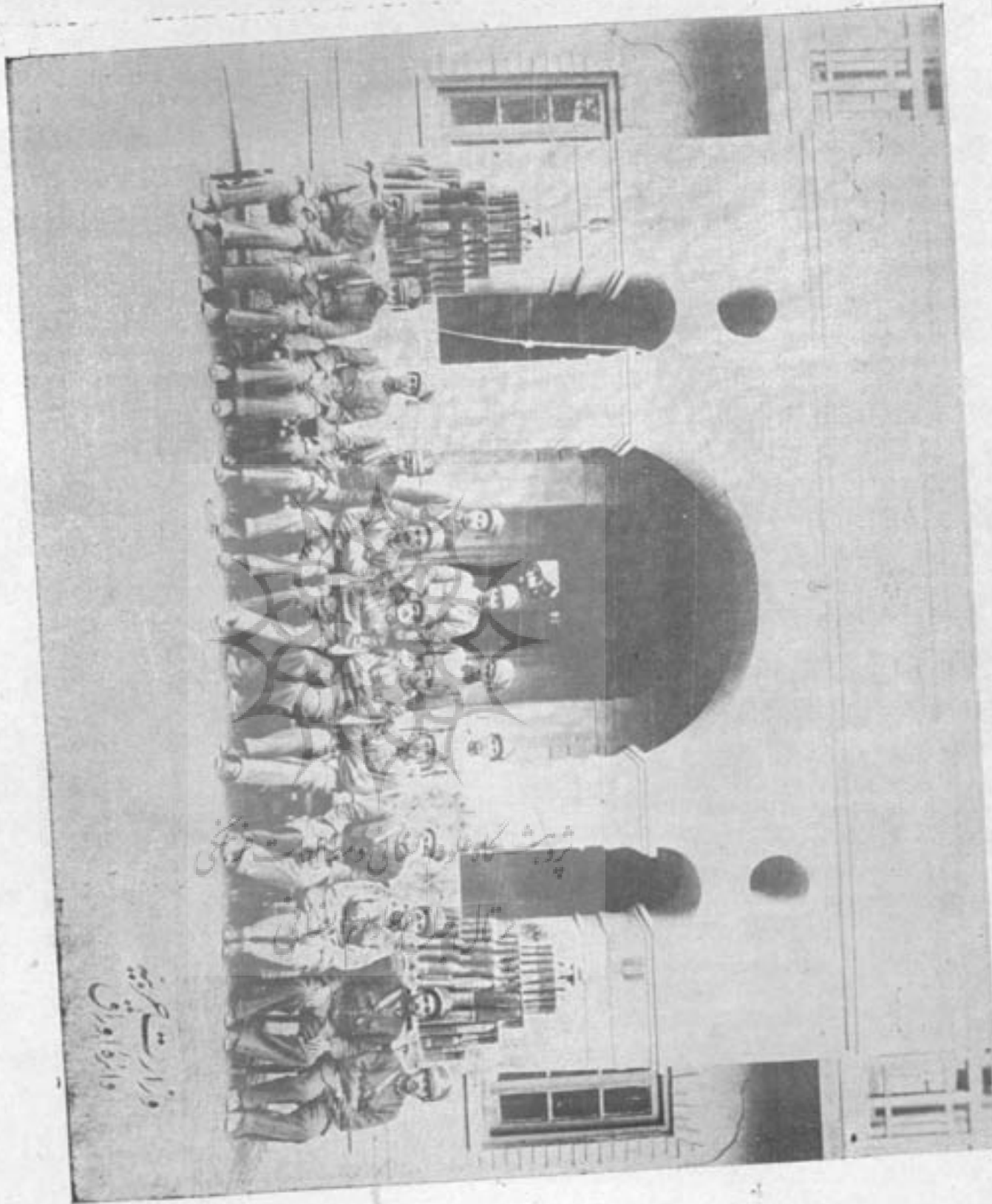
کرد عتبی با کسائی هم چنین کردار خوب ماند عتبی از کسائی تا قیامت زنده نام از اشعار این شاعر معروف تا اندازه باقیست و قسمت مهم آن در مجمع الفصحا ضبط است . در مرثیه امیر نوح بن منصور سامانی گفته است :

جنازه تو ندانم کدام حادثه بود که دیده ها همه مصقول کرد و رخ بجزو ح ز آب دیده چو طوفان نوح شد همه مرو جنازه تو بران آب همچو کشتی نوح

دستش از پرده برون آمده چون عاج سپید گفتمی از میغ همی تیغ ز ند زهره و ماه پشت دستش بمثل چون شکم ^{شومشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی} قاقم ^{حسن تشبیه} چون دم قاقم کرده سرا انگشت سیاه بکشای چشم ژرف و نگه کن به شنبلید تا بان بسان گوهر اندر میان خوید برسان عاشقی که ز شرم رخان خورشید دیبای سبز را برخ خورشید در کشید چون خوش بود نید برین تیغ آفتاب خاصه که عکس آن نید اندرون پدید جام کبود و باده سرخ و شعاع زرد گونی شقایق است و بنفشه است و شنبلید آن روشنی که چون به پیاله فرو چسکد گونی عقیق سرخ بلو لوفرو چسکد



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



شیراز کوه غار در زمان دولت قاجاریه

وزارت کهنه
دائرة اوراق

وان صافی که چون بکف دست بر نهی کف از قدح ندانی و فی از قدح نیند
 گل فروش
 گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت مردم کریم تر شود اندر نعیم گل
 ای گل فروش گل چه فروشی برای سیم وز گل عزیز تر چه ستانی بسیم گل
 عماره مروزی :-

از شعراى او اواخر سامانیان بوده و تا زمان سلطان محمود غزنوی که اوایل قرن پنجم است
 هم زنده بوده است شاعر معروف و نیکو سخن است عوفی میگوید شعراى عصر آخر سامانی
 او را مقتداى خود دانسته و شعر او را بحدودت صفت کرده اند چنانکه شاه بو علی رجائی
 گوید مصرع . « من خود ترا شعر گرفتم عماره ، صاحب سخن و سخنوران گوید :
 قطعه که در رثاء ابو ابراهیم اسمعیل مناصر آخرین سامانیان و مقتول در سنه ۳۹۵ گفته
 از مرثیائی کم نظیر زبان فارسیست و از اینجا میتوان دانست که تا سال قتل آن شاه یعنی ۳۹۵
 مسلماً حیات داشته است در بهارستان که آخرین کتاب نثر عارف قرن نهم حضرت مولانا
 جامیست حکایت کوچک و نفیسی در باره عماره مروزی بدینقرار مرقوم افتاده در مقامات
 سلطان الطریقه شیخ ابو سعید ابو الخیر (بلخی) مذکور است که روزی قوالی پیش سلطان
 این بیت خواند .

اندر غزل خویش نهان خواهم گشت که علوم انشا و مطالعات فرسنگی
 نابزلب تو بوسه زخم خویش خوان
 شیخ را وقت خوش شد پرسید که این شعر از کجاست گفتند از آن عماره است فرمود
 برخیزید تا زیارت وی برویم و با جمعی از مریدان زیارت وی رفتند اشعاری که از او باقیست
 قوت فکر و حسن بیان از او ظاهر میشود چنانچه جامی در بهارستان هم میگوید :
 (طبیعى خوش و شعر دلکش داشته)
 بعضی اشعار او قرار ذیل است :

در رثاء ابو ابراهیم

از خون او چو روی زمین لعل فام شد روی وفا سیه شد و چهر امید زرد
 تیغش بخواست خورد همی خون مرگ را مرگ از نهیب تیغ مران شاه را بخورد

زمستان و بهار

جهان ز برف اگر چند گاه سپمین بود
 زمرد آمد و بگرفت جای توده سیم
 بهار خانه کشمیریان بوقت بهار
 بیاغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم
 بدور باد همه روی آبگیر نگر
 پشیزه ساخته بر شکل پشت ماهی شیم
 جهان و جهان جوی

غره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد
 ای بس عزیز را که جهان کرد زود خوار
 مار است این جهان و جهانجوی مار گیر
 وز مار گیر مار برارد شی دمار

(ناتمام)



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

وحدت آمال ملی

ترك و نازی ، دیلم و کرد و بلوچ و لر بایران
 اینهمه فرزند را پرورده يك مادر بدانان
 یك زبان و یك دلد و یك رنگ گرد سهل و آسان
 باز ماند افسوس ایران از همه امتا و اقراان
 عقلت آشفته کرد از اختلافات محلی
 گر بیایی فرقی جزئی رفیع کن با صلح کلی
 نور دانش گر کنند بر مردم ایران تجلی
 با همه فکر درخشان با همه هوش جبلی
 وحدت آمال ملی و وحدت آمال ملی
 درد ایران را همی دانی که آخر چیست در زمان
 (مجله آینده : سال اول)